

## تقریرات مرحوم نائینی از بحث ترتب:

مرحوم نائینی، ترتب را به مرحوم محقق ثانی نسبت داده است و برای تبیین آن مقدماتی را مطرح می کند:

### مقدمه اول:

«أن الفعلین المتضادین إذا کان التکلیف بکل منهما أو بخصوص أحدهما مشروطاً بعدم الإتیان بمتعلق الآخر فلا محالة یكون التکلیفان المتعلقان بهما طولیین لا عرضیین و بعبارة واضحة لا یلزم من الطلین كذلك طلب الجمع بین الضدین.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اگر به هر یک از دو فعل متضاد، تکلیفی تعلق گرفت (و یا به یکی از آنها) به این صورت که گفته شده بود اگر دیگری را اتیان نکردی، این را اتیان کن.

۲. در این صورت تکلیف ها طولی هستند (در طول هم هستند) و لذا چنین طلبی، طلب جمع بین ضدین نیست.

### مقدم دوم:

«(و من ثم) وقع الکلام فی ان الموجب للتزام هل هو إطلاق الخطابین لیكون الساقط هو إطلاق خطاب المهم فقط دون أصل خطابه مشروطاً بعدم الإتیان بالأهم و مترتباً علیه لأن سقوطه بلا موجب كما عرفت أو ان الموجب له نفس فعلية الخطابین لیسقط خطاب المهم من أصله و یترتب علی ذلك ما ذکرناه سابقاً من ان التزام إذا کان ناشئاً من فعلية الخطابین فلا بد من سقوطهما معاً إذا لم یکن أحدهما أهم من الآخر غاية الأمر ان العقل یستکشف خطاباً تخیریاً شرعياً لاستلزام عدمه تفویت الملاك الملزم و هو قبیح علی الحکیم كما مر و هذا بخلاف ما إذا کان التزام ناشئاً عن إطلاق الخطابین فانه بناء علیه یكون الساقط إطلاق الخطابین دون أنفسهما فیکون کل من الخطابین مشروطاً و مترتباً علی عدم الإتیان بمتعلق الآخر و یكون التخییر حینئذ عقلياً لا شرعياً.»<sup>۲</sup>

۱ نائینی، محمد حسین، أجود التقريرات، ج ۱، ص ۲۸۶

۲ نائینی، محمد حسین، أجود التقريرات، ج ۱، ص ۲۸۶



توضیح:

۱. [در جایی که تراحم حاصل می شود، تکلیف به غیر مقدور عقلاً محال است ولی باید توجه داشت که در چنین فرضی باید به اندازه ای که تراحم رفع شود، از دلیل رفع ید کرد، لذا:]
۲. جای این سوال هست که آیا آنچه موجب تراحم شده است، اطلاق دو خطاب است؟ تا بگوئیم به سبب تراحم فقط «اطلاق خطاب به مهم» ساقط می شود و نه اصل خطاب به مهم. (به اینکه بگوئیم خطاب به مهم مطلق نیست، بلکه مشروط است به صورتی که مکلف اهم را انجام ندهد و لذا امر به مهم ترتب بر عدم اتیان اهم است)
۳. یا آنچه موجب تراحم است، نفس فعلیت دو خطاب است و لذا خطاب به مهم از اصل ساقط می شود.
۴. فرق این دو مبنا آن است که:
۵. اگر گفتیم تراحم از «فعلیت دو خطاب» است، اگر یکی اهم نباشد، هر دو خطاب ساقط می شوند (در صورت تراحم). البته در نهایت، عقل در چنین صورتی می گوید که مکلف بین این دو مزاحم، مخیر است (عقل کشف می کند که شارع این دو حکم مزاحم، تخییر شرعی را جعل کرده است) چراکه اگر چنین تخییری را جعل نکند و هر دو حکم ساقط شوند، هر دو ملاک فوت می شوند (در حالیکه امکان تحصیل یک ملاک که الزام آور بوده است، وجود دارد)
۶. ولی اگر تراحم بین اطلاق ها باشد: دو دلیل تساقط نمی کند بلکه اطلاق آنها از بین می رود و مشروط به «عدم اتیان دیگری» می شود. در این صورت تخییر عقلی است.

ما می گوئیم:

شاید عقلی بودن تخییر در فرض دومم به این جهت است که شارع نمی تواند بین دو عصیان تخییر جعل کرده باشد، چراکه این به معنای تجویز عصیان است، توجه شود که اگر شارع بگوید: «مخیری که امر الف را عصیان کنی تا «ب» بالفعل شود یا ب را عصیان کنی تا الف بالفعل شود» این تجویز بین عصیان ها می باشد.



## مقدمه سوم:

«قد ذكرنا في بحث الواجب المشروط ان شرائط التكليف كلها ترجع إلى قيود الموضوع و لا بد من أخذها مفروضة الوجود في مقام الجعل و الإنشاء و ان فعلية التكليف تتوقف على فعليتها و تحققها في الخارج فحالها حال الموضوع بعينه إذ كل موضوع شرط و كل شرط موضوع و من الواضح ان الموضوع بعد وجوده خارجا لا ينسلخ عن الموضوعية.»<sup>۱</sup>

### توضیح:

۱. شرایط تکلیف، همه به قیود موضوع بر می گردد و لذا وقتی شارع می خواهد حکم را انشاء کند، باید موضوع را هم با آن شروط فرض کند، و لذا فعلیت تکلیف متوقف بر آن است که این شروط در خارج موجود باشند (همانطور که برای فعلیت تکلیف، لازم است موضوع در خارج موجود باشد).
۲. پس اینکه می گویند واجب مشروط بعد از تحقق شرط، واجب مطلق می شود سخن کاملی نیست.

**مرحوم نائینی**، سپس اشاره می کنند که یک «خلط» باعث این اشتباه شده است. «خلط بین شرط (که موضوع قید می شود) و بین علت تشریح» به این معنی که اگر علت تشریح یک حکم، حاصل شد، حکم روی موضوع به صورت مطلق می نشیند (مثلا علت تشریح صلوة آن است که شارع می خواهد مردم عروج کنند در این صورت وقتی زمینه این عروج فراهم شد، وجوب روی صلوة می نشیند به صورت مطلق و نه روی «صلوة با قید عروج») ولی در شرط حکم چنین نیست، و اگر گفتیم شرط وجوب استطاعت است، وجوب روی «حج+ استطاعت» می نشیند.

ایشان بر این اساس می فرمایند، همین خلط در مباحث مختلف علم اصول باعث اشتباه شده است:

«منها: ما نحن فيه فانه توهم فيه انه بعد عصيان الأمر بالأمر يكون الأمر بالمهم أيضا مطلقا فلا محالة يقع التزام بين الخطابين في هذه المرتبة... (و بالجمله) بعد وضوح رجوع شرط الحكم إلى كونه موضوعاً له و عدم كونه من قبيل العلة لثبوت الحكم لموضوعه يتضح فساد القول بانقلاب الواجب المشروط مطلقا بعد حصول شرطه في الخارج و يترتب على ما ذكرناه فساد توهم ان

۱ نائینی، محمد حسین، أجود التقريرات، ج ۱، ص ۲۸۶



الالتزام بالترتب لا يدفع محذور التزام بين الخطابين بتوهم ان الأمر بالمهم بعد حصول عصيان الأمر بالأهم المفروض كونه شرطاً له يكون في عرض الأمر بالأهم فيقع بينهما التزام و التمانع لا محالة و ذلك لأنك قد عرفت ان حصول شرط الحكم في الخارج لا يخرج عن كونه شرطاً له.<sup>۱</sup>

توضیح:

از زمره موارد خلط: در بحث ما توهم کرده اند که بعد از «عصیان امر به اهم» یعنی تحقق شرط، امر به مهم، مطلق می شود و لذا در این مرتبه، باز خطاب اهم که مطلق است با خطاب مهم که مطلق شده است تراحم می کنند.

